

ذکر حرکت

خدیدو قاجار از استرآباد به اشرف و
 محاربه با شیخ علی خان زند
 سردار و بنی عمه کریم خان وکیل و
 انهزام سپاه شهریار بی عدیل

در آن ایام حسرت فرجام که آغاز سال یکهزار و یکصد و هفتاد و دو (۱۱۷۲ هـ / ۱۷۵۸ - ۱۷۵۹ م) بود و زمان خزان بهار حدایق اقبال قریب آمده، شاخسار اوراق زمرد رنگ فروریخته و گلزار گل‌های لعل‌گون یاوه کرده، نار کفیده چون سری شکافته بر سنان از بر شاخسار آونگ بود؛ و سیب سرخ چهره چون زنخدانی سیمین از زخم ناوک لعلی رنگ همی نمود.

نظم

رخ نار با سیب شگرف گون	بر آن زخم تیغ و برین رنگ خون
یکی چون دل عاشقان کفته پوست	یکی چون شخوده زنخدان دوست
بر سیب لعل و رخ برگ زرد	تن شاخ کوژ و دم باد سرد
گرفته زبان مرغ گوینده را	خسک بر گذر باد پوینده را

شهریار قاجار و سلطان و الاتبار محمد حسن خان در خارج شهر استرآباد اردوی پرخاشجوی عساکر مبارزت مآثر را جلوه ظهور داد و سپاه کینه‌خواه را برآراست [۲۶] پهنه خاک از هجوم دلبران و وفور امیران گردونی شد پر نجوم و کنامی پر ضرغام، عکوس اسلحه و خود در فراز و فرود برق و تاب درافکننده و مهچه الویه جو هوا را پر ماه بدر کرده منجوق رایات از پرچم معشوق خبر دادی و آسیب اوتاد پهلوی گاو زمین بردردی.

بیت

یکی خیمه شه را به پاشایگان	گرفته به دامان سر آسمان
ز بنگاه میخ و مه بارگاه	شده ماه و ماهی چو ماهی و ماه

چون منظور نظر آن خدیو صایب تدبیر و خسرو صاحب شمشیر چنان بود که سپاه زندیه و الوار به حوالی استرآباد درآیند و در آن حوالی بنیاد رزم نهند تا به

واسطه قرب جوار تراکمه گرگان و صعوبت عبور در معابر مرور سزای خود بینند، از آن گذشته، بقایای اویماقات و ایلات آن دیار به اردوی شهریار پیوندند، درنگ را بر شتاب و سکون را بر ذهاب برگزیده، هر روز جنبشی به قدر ضرورت می‌رفت و از هر گوشه پیاده و سواری می‌رسید. و نیز چون سپاه شیخعلی خان در شهر اشرف کوچه‌بندی و تقاعد گرفته بودند این توانی را مایه حرکت آن قوم تصور می‌فرمود. چون آن گروه پای از دامن ثبات و سکون به در نهادند و در شهر و برزن اشرف متمکن بلکه متحصن بماندند غیرت غیرسوز و فرگیتی فروز مردانه آن سپهسالار یگانه تقاضای ایلغار و مسارعت کرد و در اراضی قروق نزول فرمود.

و دیگر روز که شهسوار خنک سپهر از کناره میدان افق بنیاد جلوه‌گری و جولان‌وری کرد نواب خان جلالت بنیان با آن جنود نامعدود در حرکت آمده، چون برق و باد تکاورانگیز و عنان ریز به ظاهر بلده اشرف صف قتال برآراست، میمنه و میسره و قلب و دو جناح را چنانکه در خور آن معرکه بود منظم نمود، شیخ‌علی خان از حصار بند آن شهر و دیوار بست آن بلده پای بیرون نهاده ولی دست و بازو به انداختن تفنگ و گرم کردن بازار معامله جنگ برگشاده.

نظم

چو زد پره دو رویه یکسر سپاه غریب از دل کوس بر شد به ماه
 ز نای نبردی بر آمد خروش غو کوس در لشکر افکند جوش
 دم‌سید آتش از آهن آبگون چه آتش که جانش کف و دود خون
 ترکان آرش خدنگ رستم کمان قاجاریه قویلو و ترکمان اسب برانگیختند و بر سر سپاه کوچه و برزن خاک سپاه ریختند، تفنگ‌افکنان دو سوی اژدهای روئین تن را حالت باران ابر بهمن دادند، برق و رعد و ژاله فروباریدند و نیزه‌زنان دو روی نیزه‌های افعی مثال را صفت عصای کلیم بخشیدند تا سحره فجره را چون طعمه به کام بیوباریدند، هوا از خاک مشکین چون دکه شعرباف بود که از گرد تیره و تیر پزان بود و تار داشت، و زمین از خون رنگین چون بنگه رنگرز همی نمود که بر زیر اوراق زرد ثیاب گلناری می‌گسترده، تن‌ها از خنجرها افتکاک جست و پیکرها از شمشیرها اصطکاک یافت، خونها چون جوی همی رفت و سرها چون گوی همی ریخت. رود خون به نهر بابل پیوست و بانک کوس به شهر آمل رسید، اشکها از اشرف به ساری

ساری شد و خونها از کلباد به جرجان جاری بود، گلوله تیراندازان سپاه قاجار بر دیوار و در می خورد و تیر تفنگ الوار بر اجسام و پیکر می آمد، زندیه در پس دیوار نشسته و ستاده و قاجاریه در زمین بی خس و خار قدم نهاده، معاملتی بر وجه معادلت نبود و بطالتی بر طریق بسالت نمی رفت چه نشانه خدنگ الوار جان و دل و هدف تفنگ قاجار سنگ و گل بودی.

مع هذا دلیران در میانه برزن و کوی درمی آمدند و مردمی کشتند و سر می بردند، سپهسالار ترک رزمی سترک در پیوست و جیشی بزرگ بشکست و تیرش چون اجل خطا نمی کرد و تیغش چون خرد در مغز جای می کرد، و در هنگام حمله از جمله در پیش بود و در نبرد و ملحمه از همه بیش، فرامرز عهد بود و تهمتن عصر، افراسیاب زمان و نادر اوان، مرکبش از دوده برق نژاد داشت و شمشیرش از معدن الماس نهاد، دلیران گروه از وی ستوه شدند، و با زنبوره و شمشال و جزایر و تفنگ بر او حمله بردند وی چون کوه شامخ بر جای راسخ پیکر او کسالت نداشت و صارم او کلالت درخشش برق ثاقب بود و رخشش با دلاعب حومه میدانش گوشه ایوان، مهممه سپاهش زمزمه ملاح و قعقه سلاحش لخلخه صباح، از بامداد تا زوال و قود نوایر اقتتال اشتعال داشت.

و آن پادشاه لشکر پناه در مسابقت ارفال می جست، همه عساکر از پای درآمدند و همه اجناد از دست شدند، مراکب فروماندند و رکائب کلوم یافتند تا جماعتی از رجال اجناد قرار بر فرار نهاده از معرکه جنگ روی واپس نموده و بر حسب عادت پشت بر مردمان دادند و مهمیز بر مرکبان زدند، از آن همه افراد اکراد و اجناد اجداد یکی نماند الا پنج هزار (۵۰۰۰) مرد از پیاده و سوار دارالمرز و قاجار همه سبقت از باد ربوده بگریختند و غبار عیب و عوار بر فرق خود و همه روزگار ریختند. وی در آن حملات عظیم چون جبال مصابرت می نمود و تا دیرگاهی همچنان مشاجرت می فرمود، تا رخش جهان پیما سستی و توانی گرفت و بازوی شمشیرزن کلال یافت و طبع جنگ خواه ملال پذیرفت، مقربان حضرت از فرار سپاه و تنگی رزمگاه لختی به جنابش لابه کردند و او را از آن مرابطه ممانعت نمودند، وی را از بازگشتن عار و مراجعت بر حضرتش دشوار بود و مضامین این بیت دلنشین را تکرار همی فرمود که شاه مردان و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

عریبه

التار اهن من ركوب العار و العار یدخل اهله فی التار
 علی الجملة چون برفتند و كس نمازند آن شهریار بزرگوار نیز مشایعت را تصمیم
 به جهت سدّ طریق و رد فریق و تمهید مهد مضاربت و تجدید [۲۷] عهد محاربت
 روی به راه برنهاد و همراهان وی کما بیش از پس و پیش طریق معهود و معروف
 خیابان شاه عباسی را به جانب استرآباد برگرفتند و شتابان همی رفتند و قضا
 دواسبه در قفای آن شهریار همی تاخت و قدر اسباب کار خود آماده همی ساخت.

ذکر خاتمه کار و

شهادت شهریار قاجار سلطان والا شان

محمد حسن خان رحمة الله

سابقاً در صوادر ایام صفویه مرقوم شد که شاه عباس خیابانی از سنگ و کچ در
 راه مازندران تا استرآباد ساخته بود و از مرور دهور بعد از وی به تدریج در آن خیابان
 شکستگی و فتور روی داد و اغلب آن طریق تغییر پذیرفت و در اطراف آن خیابان
 درختان بزرگ برست و معیر را تنگ کرد و از وفور باران و برف جمجمه و وحل در
 آن راه بدید آمد، مجملاً شوارع استرآباد بلکه تمامت آن بلاد راهی باریک است و
 تنگ و مشتمل بر وحلهای پرگل و سنگ، و از تراکم اشجار و تواتر انهار عبور از آن
 معابر سخت و شوارع پردرخت خاصه اجتماعاً و ارتجالاً به غایت صعب و دشوار.
 در این وقت که سواره و پیاده و بنه و آغروق و مفرش و صندوق و هزیمتیان به
 تعجیل همی رفتند و سواران الواریه و اکراد به تعاقب روندگان و تصرف بار و بنه از
 دنبال هیاهوی و تکاپوی همی داشتند سلک انتظام عساکر از تربیت و آداب
 گسیخته گردید و هرکس به جهت تقدم در مسابقه مسارعت می‌گزید، خدیو قاجار
 نیز ناچار راه برگرفته در آن خیابان شتابان قطع طریق می‌فرمود، سواران ملتزم رکاب
 تفرقه یافتند و به اضطراب در راه شتافتند، در آن راه پلی شکسته بود و شکستگان
 سپاه در آن محل ازدحام داشتند و راه پل مسدود گردیده بود و در یک جانب آن
 قنطره خراب بیشه‌ای پرخلاب اتفاق افتاده که گفته‌اند:

نظم

چنان تنگ و درهم یکی بیشه بود که رفتن در آن کار اندیشه بود
 درختانش سر برکشیده بسر چو خط دبیران یک اندر دگر
 همه شاخه‌ها تا به چرخ کبود بهم درشده تنگ چون تار و پود
 نتابیده اندر وی از چرخ هور ز تنگی رهش پوست رفتی ز مور
 آن شیر بیشه شجاعت و ضرغام کنام مناعت بر مرکب جهان پیمای خود که در
 دریا زورق بود و در صحرا جوسق، در خرام و پویه غزال و در رهواری نسیم شمال،
 در هنگام جولان از باد پیشی داشت و در روز میدان با برق خویشی، برنشسته مکرر
 چون نهنگ رودهای دریا آهنگ بریدی و بسیار چون پلنگ کوههای گردون فرسنگ
 قطع کردی، در تمامت تکه و سالور به رعنائی و زیبائی و کوه بری و دشت پیمائی
 معروف و مشهور و نامش جهان پیمان و اسمش بامسمی بود:

نظم

به هنگام نر می و هنگام تندی
 سبکتر ز کشتی گرانتر ز لنگر
 به چشم و به موی و به سمّ و سرین که
 چو جزع و چو مشک و چو بولاد و مرمر
 به کبر پلنگ و به رفتار شاهین
 به فرّ همای و به زور غضنفر
 به آب اندر آن همچو لؤلؤی بیضا
 به آتش درون همچو باقوت احمر
 نه یک جستنش کم ز دریا به دریا
 نه یک منزلش کم ز کشور به کشور
 به گام پسین به شدی گر براندی
 به تقریش از باختر تا به خاور

چون بدان پل خراب رسید و تهاجم و تراکم خلاق دید رکاب بر رخس صرصر
 شتاب آشنا کرده از آن راه تنگ انحراف و به خارج خیابان انعطاف فرمود. از قضایای
 انفاقیه و تقدیرات قضائیه در خارج آن راه وحلی بود که پیل تاپالان در آن فروشدی

و اشتر تا کوهان در آن غریق آمدی، گلشن چسبنده تر از سریشم و گیاهش برنده تر از ابریشم، جهان پیما تا یال در آن سیاه چال فرورفت، گفتی رشته قضا بر پایش عقاب شد و طناب قدر بر دستش شکال، همانا در آن طین لازب قوایم آن برق لاعب را به مسامیر تقدیر دوختند و در آن چاه عمیق سنابک آن باد سریع را به اوتاد قضا فروگرفتند، مگر شهریار قاجار شاه زابل بود و آن خلاب خونخوار چاه کابل که با وجود جهانستانی و جهان پهلوانی از فساد و عناد و شقاق شقاد، رهائی نداشت. القصه شهریار از مرکب جهان پیما پیاده شد که بر جنیبت برآید هنوز دستش از پال جهان پیما رهائی نیافته و پایش از رکاب جدائی نپذیرفته که سواران الوار و قاجار در رسیدند و جمله بر آن شهریار حمله بردند. وی به ضرب حسام آتش بار آبدار شعله در خرمن حیات تنی دو افکند به یک بار سبزعلی نام کرد و محمدعلی قاجار برادر حسین خان دولو و همراهان از روی شرم و از دیده آرم شستند و حقوق آن والا ولی نعمت را به عقوق بدل ساخته، تیغ و خنجر و رمح برافراخته مانند سرهنگان دارا خیانت خود را آشکارا کردند و دارای عهد را به جد و جهد از پای درآوردند.

بیت

بخوشید دریای فرّ و شکوه بخوشاد دریا به توفاد کوه

ای عجباً قناعت بدین قباحث نکرده از غایت قساوت و کمال وقاحت سری را که بر سپهر برین سودی و سزاوار اکتلیل خورشید بودی از آن پیکر مردانه جدا کردند و به نزد سردار الوار بردند، و او با جواهر خاصه به طهران فرستاد. و کریم خان به ظاهر اظهار ملال نموده سر را به مشک و گلاب شسته به حضورش آوردند. قاتل آن حضرت را مورد التفاتی نکرده بلکه به کیفر رسانید.

و شیخ علی خان به استرآباد رفته محمدحسین خان را استقلال داد و در طهران به نزد کریم خان وکیل آمد، محمدکریم خان زند در سلطنت ایران استقلال یافت و در دیوانخانه طهران جلوس نمود^۱ و از تاج و بازوبند و سایر ائاثه خاصه آن شهریار

۱. کریم خان زند در آغاز سلطنت، تهران را به پایتختی برگزید و دستور داد تا در محدوده ارک تهران، بناهایی چون حرمخانه و دیوانخانه بسازند، اما در نهایت به شیراز برگشت و آن شهر را به پایتختی خویش برگزید.

بی مانند فرق افتخار بر گنبد دوار [۲۸] رسانید، یک طایفه به تعزیت و طیش و یک گروه به تهنیت و عیش هم آغوش شدند.

نظم

چنین بود تا بود و زینسان بسی است
زمین تا به جایی نیفتد مفاک
دو دست است مر چرخ را کارگر
یکی را بدان تیغ بی سر کند
شهادت آن خاقان گیتی ستان و سلطان
والامکان در منتصف شهر جمادی الثانی
سال یکهزار و یکصد و هفتاد و دو (۱۱۷۲ هـ / ژانویه ۱۷۹۵ م) بوده و مدّت
خروجش از روز قتل نادرشاه دوازده (۱۲) سال و زمان خروجش بر اریکه جهانبانی
و مسند کشورستانی هشت (۸) سال و کسری، امتداد عمر مبارکش چهل و پنج
(۴۵) سال.

وی پادشاهی سکندر عزم و خسروی تهمتن رزم بود سپهبدی دلیر و لشکرکشی
بی نظیر در معارک به نفس مبارک حمله بردی و چون آفتاب تیغ زدی، دولتِ بهمنی
داشت و صولتِ اسفندیاری، صلابتِ چنگیزی و مهابتِ افراسیابی.^۱
در بعضی تواریخ نگاهشته اند که در تسخیر هندوستان، نادرشاه را گوهری به وزن
چهارده (۱۴) مثقال به دست افتاده، ندما بر آن جوهر ثمین تحسین و آفرین همی
کردند که هیچ پادشاهی را چنین گوهر نادره به دست نیفتاده، وی پاسخ داد که
محمدحسن خان قاجار را بها بیش از این گوهر گرانبهاست و دریغ که از دست ما بدر
رفته والفضل ماشهدت به الاعداء.

۱. از محمدحسن خان قاجار نه (۹) پسر و دو دختر باقی ماند

پسران: ۱. آقا محمدخان قاجار ارشد اولاد او و پانزده ساله بود، هموست که بعدها مؤسس
سلسله قاجاریه شد. ۲. حسینقلی خان. ۳. مرتضی قلی خان، ۴. مصطفی قلی خان. ۵. جعفر
قلی خان. ۶. مهدی قلی خان. ۷. عباسقلی خان. ۸. رضاقلی خان و ۹. علی قلی خان و دو دختر او:
شاه جهان بی بی خانم. این دختر را کریم خان زند پس از آنکه به قدرت رسید خواست به عقد
پسرش در آورد، خواهر وی مخالفت کرده و دختر را شایسته قاطرچیان دانست، آقامحمدخان
پس از به قدرت رسیدن، دختر کریم را گفت: خواهر مرا لایق قاطرچی شناختی و به کیفر آن
سخن او را به بابا فاضل قاطرچی داد. و دختر دوم او در جوانی بمرد. (ناسخ التواریخ، ۱/۲۶-۲۷).

وکیل الزعمایا

در ذکر استقلال
کریم خان وکیل و انتظام امور
عراق و فارس و عزیمت خمسه زنجان و
بعضی صادرات سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه
(۱۷۶۰-۱۷۵۹/۵۱۱۷۳ م)

بعد از قضیه شهادت خاقان سعید شهید اکبر ابوالنصر سلطان محمدحسن خان انارالله برهانه محمدخان قوینلوی قاجار که از جانب او بیگلربیگی استرآباد بود نواب شاهزاده اکبر آقامحمدخان و سایر اولاد امجاد خاقان شهید را برداشته به دشت گرگان و به میان طایفه یموت رفته در اوبه مرادخان یموت جعفر بایلی بسر می برد و شیخ علی خان به استرآباد آمده محمدحسین خان دولو را به ایالت استرآباد مستقل نمود و چندانکه توانست در استیصال سلسله جلیله قوینلو غایت بذل و جهد به ظهور آورد و ظلم و تعدی بی شمار به اهالی استرآباد و طایفه قاجار نموده، پس از اخذ مال و جمع دولت و ثروت خاقان شهید ده (۱۰) روز در استرآباد بود به حکم کریم خان سرداری سپاه را به نادرخان زند واگذاشته به طهران آمد.

و چون طایفه افغانه از زمان دولت صفویه تا آنگاه در ایران سرمایه شور و شر و کالای خسران و ضرر بودند به حکم وکیل تمامت آن جماعت را قتل کردند و قلیلی به بیغوله ها خزیده به جانب قندهار مهاجرت گزیدند و علی خان شاهیسون پس از قتل افغانه مازندران مراجعت کرده، محمدنام سوادکوهی ملقب به دادوی که در بدو ورود شیخ علی خان به فیروزکوه به خدمتش پیوسته لقب خانی یافت، از جانب کریم خان وکیل به حکومت مازندران مفتخر گردید.

شاه اسمعیل نام معهود که پس از رجوع از وکیل در دست خاقان شهید بود،

دیگر باره بیچاره به نزد کریم خان آمد. کریم خان او را شاه نمک به حرام خطاب کرده به آباءه فارس فرستاده، به جهت وی مقرری تعیین نمود و تا بود در آنجا بود. و خدامرادخان زند اشیک آقاسی وکیل به تسخیر کرمان و تدمیر شاهرخ خان افشار که در آن ملک اقتدار یافته بود مأمور شد، و در وقتی که او به تصرف قلعه بهاباد رفته بود و به زخم گلوله از پای درآمده، خدامرادخان به کرمان رسید و کرمان بی‌زحمتی به تصرف درآمده.

چون هوای طهران در تابستان عفونت خیز و وبانگیز بود، وکیل به شمرانات بیلاق گزیده به ساختن عمارات چند در طهران حکم داد. طراحان صایب اندیشه و معماران سنمارپیشه، دیوانخانه بزرگ و باغ و حرم خانه شاهانه در آنجا بنا کردند و به پایان بردند، در اوایل فصل خزان و زمستان به شهر مراجعت کرده در طهران سکونت گرفت.

و در این سال سلطان عثمان خان خواندگار روم پس از سه سال سلطنت وفات و سلطان مصطفی خان ثالث بر جای وی جلوس فرمود. و کریم خان وکیل، هیبت‌الله خان نامی که ولد مسیح خان بابوئی از اهالی باشت کوه‌کیلویه به همراه داشت، حاکم کوه‌کیلویه کرده روانه آن سامان شد، و میرزا طاهر چهارم‌محالی به وزارت او رفته، در همان زودی فی مابین امیر و وزیر اختلاف افتاد. وزیر امیر را در دست ارباب طغیان و الوار بهبهان به کشتن داد؛ خود به انفراد حکومت می‌کرد. کریم خان او را احضار کرده وی در شیراز به محمدصادق خان زند نایب وکیل ملتجی گردیده استخلاص یافت.

وکیل به جانب خمسه رفته و از آنجا به سلطانیه و محمدآقای سلام آقاسی از جانب والی بغداد به تهنیت سلطنت آمده و سلیمان پاشای بابان والی کردستان اطاعت گزیده، دیگر باره کریم خان به طهران مراجعت و در اتمام عمارات مسارعت نمود.

ذکر طغیان و سروری
 فتحعلی خان افشار ارومی و
 عزیمت کریم خان وکیل به مدافعه وی
 به جانب آذربایجان

چون به عرض وکیل رسانیدند که فتحعلی خان افشار ارشلو بعد از مفارقت از رکاب خاقان شهید اکبر شهریار قاجار به شهر ارومی رفته و داعیه سلطنت حاصل نموده، کارش قوتی گرفته، تبریز را نیز متصرف شده و طوایف شتاقی و شاهیسون را به خود مایل ساخته، نواب کریم خان وکیل از طهران به جانب آذربایجان عزیمت [۲۹] و سپاهی به محاصره تبریز مأمور نموده، بعد از چپاول شاهیسون و شتاقی چندی در اطراف تبریز تاخت و تاز کرده صورت فتوحی در آینه مراد وکیل روی ننموده، دیگر باره به طهران بازگشت و در بهار دیگر که زمین را دلبه اخضر جامه و هنگام لشکرکشی و گرمی آن هنگامه در رسید، وکیل با سپاهی به موجه دریای نیل روی به آذربایجان و تبریز نهاد.

و فتحعلی خان از تبریز بدر آمده در قراچمن مستعد محاربه نشسته، کریم خان وکیل بنه خود را برجا نهاده، نادرخان زند را به محارست آغروق و عیال مأمور و خود به مقابله فتحعلی خان افشار حاکم آذربایجان شتافته، شیخ علی خان و زکی خان زند را در میمنه و میسره و خود در قلب متوقف و از دو جانب دریای محاربت و مضاربت به تلاطم درآمد و باران بلا تواتر یافت. جنگی عظیم واقع گردید، سپاه میمنه خان افشار بر میسره خان الوار غلبه کردند و شیخ علی خان مغلوب و منکوب شد و سواران افشاریه چنان بر دلبران الواریه تاختن کردند که پای ثبات لشکر میمنه از پیش بدر رفته به وادی هزیمت شتابان شدند و تا سنگر بنه وکیل که شش (۶) فرسنگ مسافت داشت رسیده، نادرخان از سنگر بیرون تاخته عیال کریم خان را به در برده تا همدان گریخت.

و بعضی سپاهیان شکسته به اصفهان رسیدند و بنه و آغروق وکیل به دست اهالی آذربایجان درافتاده، شیخ علی خان و زکی خان خودداری کرده سپاه قول را بر میمنه قشون فتحعلی خان رانده شکستی فاحش بدانها درافتاده، فتحعلی خان نیز

پس از فتح شکست یافته ناچار به جانب آذربایجان شتافته به ارومی شد. و کریم خان از بنه و آغرو و عیال خود اندیشه کرده به جانب سنگر مذکوره تاخت و در راه به سواران افشاریه آذربایجانیه که از غارت سنگر و بنه و اردوی او همی آمدند رسید، بعد از حرب و ضرب مهیبه و استحضار از این واقعه غریبه بریدی به احضار نادرخان زند که فی الحقیقه در گریز و فرار نادره روزگار بود فرستاده، او را از حدود همدان بازگردانید.

و در آن شب وکیل در محل آن سنگر ملامت لنگر اقامت در انداخته بی روی پوش و خوابگاه و فرش و قوت و غذا بخفت؛ و پس از شکستی چنان عظیم به فتحی چنین جسیم خداوند کریم را تحمید کرد. و در این واقعه چندین هزار کس از دو طرف به قتل درآمدند و هر دو لشکر هزیمتی با ظفر و غنیمتی با ضرر دریافتند. و کریم خان امور مراغه و خوی و سلماس را انتظام داده روی به سوی ارومی نهاده، امرای آذربایجان از قبیل پناه خان جوانشیر که بزرگ طوایف اوتوزایکی و صاحب قلعه شوشی و امیر بیست هزار (۲۰۰۰۰) خانوار جوانشیر و قزاق و بزچلو بود با کاظم خان قراجه داغی و شهبازخان دنبلی و احمدبیک برادر والاگهر او به خدمت سرکار وکیل زند آمدند و متابع شدند و قلعه ارومی پس از نه (۹) ماه محاصره به تصرف درآمد؛ و فتحعلی خان متابعت کرده.

در این ایام کریم خان وکیل، ابراهیم خان بغایری و مطلب خان فارسی را مقتول و شیخعلی خان را مکحول و نظر علی خان برادر او را از ایالت گیلان معزول نمود و هدایت الله خان بن حاجی جمال حاکم سابق گیلان را که در رکاب او معزز و مکرّم می زیست به حکومت ولایت موروثی خود فرستاد، و وی به معدلت و نصفت و همت و نهمت امور گیلان را رونق و نظام و نسق تمام داد.

و کریم خان همه خوانین آذربایجان را به التزام رکاب مأمور و آزادخان افغان را نیز از ارکلی خان والی گرجستان طلبیده به همراه خود به طهران آورده، از ولایات

۱. به روایت صاحب مجمل التواریخ: در ایام محاصره قلعه ارومی، آزاد خان افغان که در شهر - زور سرحد روم در میان جماعت افغان در کمال حیرانی و پریشانی به سر می برد، چون کریم خان را صاحب انصاف و مروت می دانست تنها سوار شده وارد اردوی کیوان شکوه و خود را به کشیکخانه رسانید. یساوان حقیقت را به عرض رسانیدند و او را به حضور طلبید ... سیصد و ←

آذربایجان لختی خاطر جمع کرده به فکر نظام استرآباد و استمالت خاطر نواب آقا محمدخان قاجار افتاد.

ذکر بعضی از صادرات احوال جناب ملکزاده بی همال والا آقا محمدخان قاجار قوینلو فرزند ارشد اکبر خاقان سعید شهید محمدحسین خان قاجار طاب ثراه

مخفی نماناد که بعد از واقعه شهادت خاقان سعید محمدحسن خان و حکومت محمدحسین خان دولو در استرآباد و وقوع فتنه و فساد چنانکه اجمالاً بدان اشعاری رفت، نواب آقا محمدخان نایب السلطنه و اکبر اولاد امجاد آن مغفور با حسینقلی خان برادر صلبی و بطنی خود و محمدخان قوینلو خال نیکو خصال خویش به میان طایفه مرادخان جعفر بایلی که در دشت ترکمان گران از همه اویماقات ترکمانیه بیشتر است هجرت فرمود و با خاطری نژند و دلی دردمند در فکر شعبده بازیهای گردون مشعبد و ساغرشکنی های این حریف معربد بود.

بزرگان یموت برگرد آن جناب اجتماع کردند و از قضایای ماضیه اظهار تحسّر و تلهف می نمودند، از گریه دیده هاشان جویها به رود آب آبسکون افزود و از راه سینه هاشان میغها بر سحاب سیحون پیوست، اسبهای ترکمانی را دنبال بریدند و جبه های خوارزمی را گریبان دریدند، روزها و شبها در سوزها و تبها می گذاشتند و لذت اعیاد سعید را بر خود محرم می داشتند، جز خیال کشورگیری و خونخواهی بر صفحه ضمیر آن امیر نقش نمی بست؛ و قاید همشش از طی این سباسب قدمی آسوده و متقاعد نمی نشست، پس از مصائب و سوگواری به مضمون اینکه گفته اند:

نظم

و لم از مثل الشکر جثة غارس و لم از مثل الصبر جثة لابس

در آن مقاسات و تضایق با روزگار مماشات و تطابق گزیده، صبور و شکور همی

بود و خواه و ناخواه با مکاربت خصم ساخته مصابرت پیشه می نمود و از کار پدر بزرگوار و بازی دهر بدکردار در آتش |۳۰| غیرت می گذاخت و چاره این درد را هیچ درمانی نمی شناخت، مصاحبت ترکمانان نامؤدب بر خاطرش باری گران بود و از معاشرت آن گروه نامهذب مشقتی بی کران می برد به مدلول آلوند المر یقتدی بآبائه العز در اوبای جعفریای خفتن و از جمال و جمال با تراکمه سخن گفتن را حاصلی ندید، ترکش عزم را پر تیر کرده و صارم حزم را تجهیز، مرکب صرصر خرام را از اجمام برآورده لجام بر سر زده و خفتان زنگ خورده را به صقال زنگ زدوده یک هزار (۱۰۰۰) سوار جزّار از تراکمه و قاجار احتشاد کرده پای در رکاب نهاد تا به ملتزمین رکاب ذقتی دهد و آن شهبازان تیزبال را به اصطیاد طیور دارالمرز چیره کند، از رود گرگان چون سیل عرم گذار کرد و به بعضی اعمال استراباد ایلغار برد، دست به تاراج برگشاد و داد غارت داد، بر خفتگان بستر غفلت شراره خشمی و زهر چشمی نمود تا بیشه گرگان را از ضیغم غران خالی نه انگارند، و بچه شیر را چون پدر دلیر شمارند، و یله و وای در پیر و برنای درافتاد و خیول و مواشی و بغول و مراعی مخالفان قدیم را به مؤالفان جدید تقسیم کرد و دلهای دشمنان را پریم.

بیگلربیگی استراباد از وی پراندیشه شد و به مدافعه برخواست و با جماعتی انبوه از هر گروه به زین برنشست تا در مراجعت از تاراج بن کلانه که قلعه‌ای بر دامن جبل بود سواران دو سوی به یکدیگر دچار خوردند و چکاچاک تیغ به میغ رسید، دشت حریرگون پرنید گلناری شد و گیاههای اخضر بن شاخ بقم رست، خارها شاخه مرجان و خارها یا قوت بدخشان گردید، چون هنوز اختر بختش در وبال و خورشید طالعهش را زمان زوال بود، محمدحسین خان دولو و همراهان وی بر آن شیر بچه غلبه کردند. محمدخان قاجار قوینلو گرفتار و محمدامین آقای بنی عم زخم‌دار، محمدولی خان قوینلو و چند تن از آقایان قتیل و اسیر شدند و اسب نواب والا به زخم گلوله از پای درآمده، ناچار خود را به کنار جنگل کشانیده، چون شیر خشمناک به بیشه درآمد و راه به اوطان مباحثت یافت و سررشته کار از پنجه اختیار بدر رفت.

جایعاً راجلاً مدت سه روز در آن جنگل و بیشه حرکت می فرمود و نمی دانست که به کدام سوی روی کرده است، چهارم روز به قریه‌ای از قرای اشرف سر برآورد،

مترصدین کمین که از رهائی آن ضیغم عربین غمین بودند به حضرتش شتافتند و او را دریافتند و مفاخرت را به محمدخان سوادکوهی اخبار کردند، او تنی چند از اقربای خود را به حضرتش فرستاده به عزت او را به ساری خواند و به طهران فرستاد.

کریم خان وکیل که فی الواقع سلطانی کریم و نیک نیت و شهریاری خلیق و پاک طویت بود مورد آن حضرت را به تکریم تلقی کرد و با خود برنشاند و از کار گذشته براءت ذمت کرد و با او تلافی نمود و ثار شهریار شهید بزرگوار را به طایفه قاجاریه حوالت نمود و از تقدیرات آسمانی شمرد. آن حضرت نیز اظهار نثار از دولو کرده. چون بر وکیل واضح بود که از این پس قوینلو و دولو در یک شهر مجتمع نشوند و در یک مجلس به دعوت نیابند و فی حین الفرصة در خون یکدیگر بکشند و فی المثل در یک میرجل نجوشند، لهذا مقرر کرد که خان والاشان به استرآباد رفته برادر والاگهر خود حسین قلی خان و محمدخان خال و محمدامین آقای بن عم و سایر عشایر و اقارب را برداشته به تویه دروار دامغان ساکن شوند. آن حضرت بنا بر مصلحت وقت به تویه دروار شرف افزود و محمدخان و محمدامین آقا به چهارده کلاته آمده ساکن شدند.

در ذکر اسباب حرکت

و نقل و تحویل جناب آقامحمد خان و سایر اولاد امجاد خاقان شهید از استرآباد

پس از چندی که کریم خان از انتظام امور دارالمرز پرداخت و عزم عراق و فارس کرد محمدحسین خان بیگلربیگی استرآباد معروض داشت که: نه (۹) نفر از اولاد امجاد خاقان شهید که به منزله افلاک تسعه اند و در پنجه روزگار فی المثل نه دشنه و هریک در طلب ثار پدر، به خون ما تشنه، در قرب جوار استرآباد گذاشتن و به فارس گذشتن:

بیت

سررشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

و از این باب فصلی سخنان حکمت مآب بنگاشت، لهذا کریم خان وکیل، بسطام خان زند را با هزار (۱۰۰۰) سوار از الوار مأمور به نظم استرآباد و آوردن اولادخان و الانزاد نمود. نواب آقامحمد خان و حسین قلی خان و رضاقلی خان و جعفرقلی خان و علیقلی خان و عباس قلی خان و مهدی قلی خان با محمدخان و محمدامین آقا و رضاخان و سایر عشایر به طهران آمدند. چون مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان پسران خاقان شهید همشیره زاده محمدحسین خان دولو بیگریگی استرآباد بودند ایشان را در نزد خود نگاه داشته از هجرت و ضجرت معاف شدند. و کریم خان وکیل با این شاهزادگان بیعدیل اکرام و عطاوت تمام کرد.

و در آن ایام امیرزاده عباس قلی خان کهن فرزند شهریار شهید سعید که تخمیناً هفت (۷) ساله بود در طهران رحلت نمود، او را به حضرت عبدالعظیم حسنی نقل کردند و در جوار مدفن سر شریف پدر بزرگوار خود مدفون و گنجوار به خاک مخزون ساختند.

اوبای استرآباد

هم در این سال که در شمار یکهزار و یکصد و هفتاد و شش (۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ م) بود در استرآباد طاعونی شدید درافتاد و خلقی بسیار به طعنه رمح طاعون از گیتی بیرون رفتند. همانا محمدحسین خان بیگریگی به دفن اکثر غربا و فقرا اهتمام کردی و به جهت کسب ثوبات اخروی بازماندگان هرکس را رعایت نمودی. در این مرض [۳۱] او نیز مریض شد و درگذشت، و کهنتر برادرش محمدحسن خان به منصب او رسیده بیگریگی استرآباد گردید.

اقامت بازماندگان

خان قاجار در شیراز

و چون کریم خان، عیال خاقان شهید را با بعضی از فرزندان وی به سکونت قزوین امر کرد و نواب آقا محمدخان و حسینقلی خان که دلها از ایشان در اندیشه و

دو شیر از یک بیشه بودند با خود رفیق کرده در دارالمرز و عراق گذاشتن خلاف حزم دید، لاجرم در کمال عزت و اعتبار با امرای بزرگ آذربایجان به رسم رهانت و اسم امانت به فارس برده به سکونت مأمور و به جلوس در مجلس خاص خود مسرور همی داشت، و همشیره خان سعید شهید محمد حسن خان که در ایام فترت آن دولت به عقد مناکحت خویش در آورده بود، در اهالی حرم او محترم بود و جانب برادرزاده آزاده خود جناب آقامحمد خان را رعایت همی کرد.

گویند یکی از نسوان حرم خان شهید را گشاده روی به همراه روندگان اردوی خویش به شیراز آورد، و بدین جلالت در نزد عقلای زمان محل ملامت و رأیش منسوب به شوایب سخافت گردید والله اعلم.

در ذکر حال

زکی خان زند و سایر صوادر آن ایام و استقلال محمد کریم خان وکیل در امور سلطنت و مملکت خویش

چون سابق بر این زکی خان زند بنی عم کریم خان وکیل رنجیده به اصفهان رفت سرداری عراق به وی مفوض شد؛ و در غیبت وکیل او را داعیه سروری و دغدغه مهتری در خاطر راسخ گشت. و در هنگامی که وکیل در آذربایجان بود از این قضیه استحضاری حاصل نمود و به هنگام رجعت وکیل و عزیمت عراق، زکی خان در آن حدود توقف نتوانسته به کوهستان بختیاری فرار کرده و تمام عیال کریم خان و خوانین و عظمای آن دولت را با خود برده بود که اعظم به واسطه کوچ و عیال با وی موافق شوند.

کریم خان بعد از ورود به اصفهان، نظر علی خان زند را با جماعتی از سپاهیان نیرومند به دفع و رفع او مأمور فرمود. همراهان وی از موافقتش نکول کردند، وی ناچار عیال وکیل و سایر امرا را برجا گذاشته عیال خود را برداشته به جانب عربستان شوشتر هزیمت کرد و بازماندگان در اصفهان به خدمت وکیل آمدند. و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش (۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ م) تقی

در زانی و اهالی کرمان بر خدامرادخان زند حاکم خود شوریده او را به قتل آوردند. وکیل، محمد امین خان گروس و امیرگونه خان افشار را با سپاه بسیار مأمور به کرمان کرده خود به انتظام بلاد و جبال بختیاری رفته جمعی را به دست آورده به فارس و قم متفرق ساخته به زراعت و فلاحت مشغول نمود، و سه هزار (۳۰۰۰) نفر از آن طوایف ملازم رکاب کرد و جعفرخان پسر صادق خان که برادرزاده او بود سر-کشیکی باشی نمود. و علی محمد خان که او نیز با حالت زکی خان موافقت داشت در معصومه قم به حضور وکیل آمده چون خواهرزاده وی و پسر محمدخان زند بود معفو گردید.

و فتحعلی خان افشار که جز بر آزادخان افغان بر سایر امرای آذربایجان در جلوس مجالس تقدم داشت در این ایام به حکم وکیل به قتل رسید و در شاهزاده رضای قمشه مدفون شد؛ و نظر علی خان زند با زکی خان زند در پشت کوه فیلی محاربه کرده زکی خان منهزم شد و به زینهار وکیل اندر آمد و عفو یافت.

و چون شیخ سلمان بنی کعب از اعراب به وادی روم بعد از نادرشاه از حاکم بغداد رنجید با دو هزار (۲۰۰۰) کس از عشایر خود در خطه دورق از بلاد خوزستان سکنی گرفته بود، عمر پاشای والی بغداد، محمد آقای سلام آقاسی را به استرجاع او فرستاده استدعای رد او کرد، وکیل نیز قبول نمود.

و اسمعیل قلی خان فیلی که از مخالفان دولت وکیل بود به روم فرار کرد و بنی عم او به حکومت ایل فیلی رسید و نظر علی خان به تاخت اعراب بنی لام بغداد که از حد خود تجاوز کرده بودند رفت، اعراب مطلع و عود کرده بودند و وکیل به دزفول رفته شوستر و دزفول را انتظامی داده و به فلاحیه رفته و به جانب شط العرب حرکت نموده. چون شیخ سلمان عرب بنی کعب به آن حدود گریخته بود، کشتیهای کوچک و بزرگ از جانب پاشای بغداد آماده گردید و متسلم بصره از قرب ورود وکیل مشوش شده، شیخ سلمان به عمان فرار گزید. و وکیل به کوه کیلویه آمده شیخ سلمان عریضه نگار شده اظهار رعیتی و خدمتگزاری کرده وکیل به شیراز بازگشت و او نیز با پیشکش به شیراز آمده مورد عنایات شد.

و در دویم شهر صفر سفر چند ساله وکیل به انجام رسید و کارهای ملکی اتمام یافت و در آغاز سال یکهزار و یکصد و هفتاد و نه (۱۱۷۹ هـ / ۱۷۶۵ - ۱۷۶۶ م)